**باسمه تعالی**

[ترجیح متن حدیث حجب در کافی بر توحید 2](#_Toc447526493)

[زیاده به واسطه تداعی معانی 2](#_Toc447526494)

[قانون تحریف نامأنوس به مأنوس 3](#_Toc447526495)

[تحلیل تحریف نامأنوس به مأنوس 4](#_Toc447526496)

[تطبیق تداعی معانی در حدیث حجب 4](#_Toc447526497)

[نقل تحف از حدیث حجب 5](#_Toc447526498)

[سند حدیث حجب 5](#_Toc447526499)

[احمد بن محمد بن یحیی 5](#_Toc447526500)

[زکریا بن یحیی 5](#_Toc447526501)

[فقه الحدیث 7](#_Toc447526502)

[معنای حجب 7](#_Toc447526503)

[مراد از ما حجب الله 7](#_Toc447526504)

[معنای وضع 7](#_Toc447526505)

[نفی تکلیف به غیر مقدور در حدیث حجب 8](#_Toc447526506)

[مؤید اراده نفی تکلیف به غیر مقدور در روایت 8](#_Toc447526507)

[حدیث حمزه بن طیار: 8](#_Toc447526508)

[حدیث فضلا: 8](#_Toc447526509)

[روایت محمدبن علی الحلبی: 9](#_Toc447526510)

[روایت حمزه بن حمزان: 10](#_Toc447526511)

[عنوان برخی از مباحث در حدیث حجب 10](#_Toc447526512)

موضوع: برائت/ادله برائت /روایات دال بر برائت / حدیث حجب

خلاصه مباحث گذشته:

در مورد حدیث حجب صحبت می کردیم. بیان شد: در چهار مرحله در مورد این حدیث باید صحبت کرد. مرحله اول در مورد متن حدیث بود. بیان شد: سه متن کافی، توحید و تحف در مورد این حدیث وارد شده که متن تحف العقول به علت ارسال قابل اعتماد نیست. متن کافی ما حجب الله عن العباد بود و متن توحید ما حجب الله علمه عن العباد می باشد. در جلسه قبل در رابطه با دو نکته کلی صحبت کردیم و اثبات کردیم؛ مرحوم شیخ صدوق این روایت را از کافی گرفته و ما برای اثبات اصالت زیاده، قاعده ای به نام اصل عدم زیاده نداریم و باید به دقت در نکات مؤثر در تحریف متن اصیل را تشخیص داد. بیان شد: یکی از عوامل تحریف که باعث اضافه می شود، تداعی معانی وئ ترجمه کردن یک متن در ذهن ناسخ است که احیانا باعث تبدیل واژه متن به یک واژه دیگر یا اضافه شدن عبارتی به واژه متن می شود.

# ترجیح متن حدیث حجب در کافی بر توحید

به نظر می رسد متن کافی از چند جهت مرجح باشد؛

الف: بیان شد متن توحید از کافی گرفته شده است و در هیچ یک از نسخ کافی که در چاپ دارالحدیث نقل شده است، علمه ندارد. نهایت چیزی که از عبارت توحید کشف می شود، وجود علمه در نسخه شیخ صدوق بوده که احتمال دارد برای شیخ صدوق در هنگام نقل روایت همان اشتباهی که بر ناسخین ممکن است رخ دهد، اتفاق افتاده باشد. اعتقادات صدوق (ره) نیز که علمه را دارد، چون ظاهرا بعد از توحید نوشته شده و ناظر به توحید است[[1]](#footnote-1)، نمی تواند متنی جدا از توحید باشد.

## زیاده به واسطه تداعی معانی

ب: در این روایت، احتمال وقوع زیاده بسیار بیشتر از وقوع نقص است و با اصاله عدم الزیاده نمی توان، صحت وجود علمه را ثابت دانست.

توضیح؛ تنها وجه عدم ذکر علمه در نسخه کافی، غفلت از استنساخ علمه می تواند در حالی که این غفلت، غفلتی غیر طبیعی است. اما وجه زیاده علمه در توحید، نکته ای کاملا طبیعی است. علت زیاده علمه در توحید می تواند این باشد که چون ما حجب الله عن العباد به معنای منع است و منع قابلیت تفسیر به منع از شیء و منع از علم را دارد[[2]](#footnote-2)، برای فهم مطلب در ذهن خواننده ترجمه شده و به صورت ناخود آگاه در متن اصلی وارد می شود. این نوع تحریف می تواند در تمام عباراتی که نوعی ابهام در معنای آنها وجود دارد به صورت کاملا طبیعی ایجاد شود. این ابهام در عبارت می تواند به علت نامأنوس شدن تعبیر در زمان های متاخر باشد هر چند در زمان صدور هیچ اندماجی در آن نبوده است.

مثال؛ در زمان حاضر در مقابل دنیا آخرت به کار برده می شود ولی در آیات قرآنی در مقابل آخرت گاه دنیا [[3]](#footnote-3) و گاه اولی[[4]](#footnote-4) به کار برده شده است. به کار بردن اولی در قبال آخرت استعمالی نامأنوس است و حتی در روایات نیز اگر اولی به معنای دنیا به کار رود به تبع آیات قرآنی است. از همین رو گاه با دیدن اولی در متن روایت، تفسیر به آخرت در ذهن تداعی کرده و به همین علت در هنگام استنساخ روایت، زیاده اتفاق افتاده یا کلمه تفسیره به جای کلمه اصلی نوشته شود. نمونه این اتفاق در زیارت جامعه کبیره که وَ حُجَجِ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ الْأُولَى***[[5]](#footnote-5)*** دارد، به وجود آمده است. بنده از حاج آقا در مورد این عبارت پرسش کردم و ایشان فرمودند: « باید دنیا زائد بوده و ظاهرا کلمه اولی در حاشیه به دنیا تفسیر شده و بعد حاشیه داخل متن شده است.» البته می توان منشأ اضافه را ترجمه اولی در ذهن نویسنده و سپس ورود آن در هنگام استنساخ، دانست. احتمال زیاده در این عبارت با نگاه به نقل عیون اخبار الرضا (علیه السلام) تقویت می شود. در نقل عیون بدون دنیا وَ حُجَجِ‏ اللَّهِ‏ عَلَى‏ أَهْلِ‏ الْآخِرَةِ وَ الْأُولَى‏***[[6]](#footnote-6)*** نقل شده است. در نتیجه یکی از احتمالاتی که در اضافه دنیا در این عبارت وجود دارد، تداعی معنای دنیا از اولی و اضافه شده آن به عبارت اصلی در هنگام استنساخ می باشد. در تداعی معانی تفاوتی بین اضافه معنای تداعی پیدا کرده در ابتدای عبارت یا انتهای آن وجود نداشته هر دو امکان دارد و نمی توان ورود دنیا بعد از اهل را شاهد بر نفی این احتمال دانست.

### قانون تحریف نامأنوس به مأنوس

در بحث تحریفات مکرر بیان کرده ایم که اصلی ترین قانون در تحریفات، تحریف نامأنوس به مأنوس است. این قانون در ذهنم بود که دیدم طنّاحی از مصححین کتاب اهل تسنن مقاله خوبی در مورد قواعد تصحیف و تحریف نوشته و مهمترین قاعده در تحریف را که تجربه خود نیز بیان کرده است، تبدیل نامأنوس به مأنوس می داند. از همین رو بنده در مقاله تصحیف و تحریف دانشنامه جهان اسلام زیاد از او نقل کرده ام.

#### تحلیل تحریف نامأنوس به مأنوس

تحلیل این قاعده و اثبات آن توضیحات مفصلی دارد که وارد آن نمی شوم اما این تبدیل به یکی از این دو علت است؛ 1. ذهن انسان نامأنوس را بر نمی تابد و عبارت نامأنوس را مأنوس دریافت می کند. در چشم پزشکی ثابت شده است که در هنگام دیدن متن فقط قسمتی از متن به مغز منتقل شده و بقیه با مأنوسات پر می شود. 2. عبارت های نامأنوس نیازمند ترجمه در ذهن است و در استنساخ تنها نسخه برداری وجود نداشته بلکه فهم نیز به عنوان مقدمه نوشتن اتفاق می افتد. در هنگام فهم عبارت در ذهن ترجمه می شود و این ترجمه گاه باعث تبدیل نامأنوس به مأنوس و گاه اضافه شدن مأنوس در عبارت همراه با نامأنوس می شود.

مثالی دیگر؛ در رجال کشی ذیل عنوان ابراهیم بن عبدالحمید[[7]](#footnote-7) وارد شده است که او از امام صادق (علیه السلام) به ابی اسحاق تعبیر می کرده است. فرض کنید اگر در روایتی ابی اسحاق وارد شود، ناسخ ابی اسحاق را - چون تعبیری نامأنوس است - در ذهن به امام صادق (علیه السلام) ترجمه می کند و در عبارت وارد کرده یا جایگرین می کند.

در نتیجه؛ تنها تعبیرات نامأنوس ترجمه می شوند و در تعارض دو تعبیر، تعبیر نامأنوس اصیل تر است.

نکته؛ برخی از عوامل ایجاد تحریف عواملی دو طرفه هستند و برخی عوامل یک طرفه می باشند. مثلا مشابهت الحسن و الحسین می تواند سبب تبدیل حسن به حسین باشد و می توان موجب تبدیل حسین به حسن شود. ولی ترجمه در ذهن عامل یک طرفه است و معمولا مأنوس به نامأنوس ترجمه نشده و تنها نامأنوس به مأنوس ترجمه می شود.

### تطبیق تداعی معانی در حدیث حجب

ما حجب الله می تواند به دلیل نامأنوس بودن، به طور طبیعی در ذهن ناسخ و ناقل به حجب العلم ترجمه شده و در متن روایت اضافه شده باشد. این احتمال در طرف مقابل وجود ندارد زیرا؛ ما حجب الله علمه معنای واضحی داشته نیازمند به ترجمه نیست تا با ترجمه و تداعی معانی نقصانی در نقل کافی ایجاد شده باشد. این است که ما حجب الله عن العباد می تواند به دلیل نامأنوس بودن به طور طبیعی در ذهن مخاطب ترجمه شده و به ما حجب الله علمه عن العباد تبدیل شود. اما تبدیل ما حجب الله علمه به ما حجب عن العباد طبیعی نیست.

## نقل تحف از حدیث حجب

قرینه سوم بر تقدیم نقل کافی بر توحید، نقل تحف العقول است که علمه ندارد و لو در ذیل آن حتی یعرفکموه داشته باشد. وجود این ذیل قرینه بر استقلال نقل تحف از کافی بوده و نبود علمه در نقل دیگری از حدیث حجب شاهد خوبی بر نبود علمه در متن حدیث حجب می باشد.

در نتیجه می توان از مجموع نکاتی که بیان شد، نبود علمه را در حدیث حجب و تقدیم نقل کافی بر توحید را اثبات کرد.

## سند حدیث حجب

سند کافی و سند توحید در تمام افراد واقع در سند متحد می باشند و تنها احمد بن محمد بن یحیی در سند توحید اضافه تر می باشد.

### احمد بن محمد بن یحیی

اثبات وثاقت احمد بن محمد بن یحیی به واسطه اکثار روایت شیخ صدوق، بسیار آسان است و نیازی به روش های دیگری مانند تعویض اسناد نیست. شهید صدر از راه تعویض اسناد در صدد اثبات صحت سند توحید است و در حدیث رفع نیز همین شیوه را پیموده است. ما صحت اثبات صحت سند از راه تعویض اسناد را در حدیث رفع بیان کرده و در حدیث حجب از ذکر آن خودداری می کنیم. هر چند امکان دارد در اکثار به نحو متعارف و اکثار سی یا چهل روایت برخی اشکال کرده آن را مثبت وثاقت ندانند اما اشخاصی مانند احمد بن محمد بن یحیی از اساتید اصلی شیخ صدوق و جزو ده استاد اصلی او می باشد.

از سویی دیگر می توان ترضی شیخ صدوق (ره)[[8]](#footnote-8) نسبت به او را مؤید وثاقت احمد بن محمد بن یحیی عطار در دید شیخ صدوق دانست و لو برای استدلال مفید نیست.

### زکریا بن یحیی

مشکل اصلی در سند مشترک بین کافی و توحید وجود ابی الحسن زکریا بن یحیی می باشد که در جلسه گذشته بیان شد، تعیین مراد از این راوی ممکن نیست و نمی توان اثبات کرد مراد از او زکریا بن یحیی واسطی که توثیق شده[[9]](#footnote-9)، می باشد.

آقای حائری در حاشیه مباحث الاصول می نویسد: ولو ذاتا امکان دارد منصرف به زکریا بن یحیی، یا زکریا بن یحیی التمیمی- که نجاشی او را توثیق کرده و طریق برای او ذکر کرده است- یا زکریا بن یحیی الواسطی - که او را نیز نجاشی توثیق کرده و طریق برایش ذکر کرده است- باشد ولی در سند حدیث حجب به دلیل تعبیر ابی الحسن، انصراف صحیح نیست و مراد از زکریا بن یحیی غیر از این دو نفر است زیرا برای هیچ یک کنیه ابی الحسن بیان نشده و ذکر کنیه برای تمییز زکریا بن یحیی در این سند از منصرف به است.[[10]](#footnote-10)

این سخن بسیار عجیب است زیرا؛

الف: زکریا بن یحیی التمیمی طبقه اش در طبقه متأخر بوده و از اصحاب الصادق (علیه السلام) نمی باشد. طریق نجاشی به او حمید بن زیاد عن ابراهیم بن سلیمان می باشد. حمید بن زیاد متوفی 310 بوده و ابراهیم بن سلیمان به طور طبیعی باید متوفی 280 باشد و وفات مشایخ ابراهیم بن سلیمان باید حدود 250 باشد و این تاریخ تا اصحاب الصادق (علیه السلام) فاصله دارد. زکریا بن یحیی التمیمی در چهار موضع از رجال نجاشی وارد شده که در تمام موارد راوی از او ابراهیم بن سلیمان است.[[11]](#footnote-11) البته در یکی از این موارد به ابراهیم بن سالم خزاز[[12]](#footnote-12) تصحیف شده است که ابراهیم بن سیلمان خزاز درست است.

ب: برای تمییز روای معمولا اسم جد یا لقب آورده می شود و تمییز به کنیه بسیار غریب است. اگر تمییز به کنیه نیز اتفاق افتاده باشد در مواردی است که کنیه معروف می باشد در حالی که برای هیچ یک از دو زکریا بن یحیی کنیه ای ذکر نشده و در ترجمه زکریا بن یحیی دیگری نیز کنیه ابو الحسن ذکر نشده است.

بله، همانگونه که در جلسه سابق بیان شد نمی توان منصرف به زکریا بن یحیی را واسطی دانست زیرا؛ مجرد صاحب کتاب بودن دلیل اشتهار نیست همانگونه که مجرد صاحب کتاب نبودن دلیل بر عدم اشتهار نیست و مطلق گذاشتن نام راوی همیشه به جهت اشتهار نیست و می تواند به جهت اعتماد به سند قبل باشد. احتمال اعتماد به سند قبل در روایت مورد بحث به این علت که داود بن فرقد از زکریا بن یحیی هیچ روایت دیگری ندارد، بسیار محتمل است.

اشتهار راوی در صورتی سبب مطلق گذاشتن نام راوی است که یا راوی علی وجه الاطلاق معروف بوده و یا در روایت راوی خاصی معروف می باشد. در سند حدیث حجب هیچ یک از دو نکته وجود ندارد زیرا؛ نه زکریا بن یحیی علی وجه الاطلاق شهرت دارد و نه داود بن فرقد از زکریا بن یحیی کثرت روایت دارد. در نتیجه تصحیح سند حدیث حجب مشکل است.

## فقه الحدیث

مراد ما از فقه الحدیث بحث هایی در رابطه با دلالت حدیث حجب است که معمولا در کلام دیگران مطرح نشده است.

### معنای حجب

حجب، هم به معنای منع استعمال می شود و هم به معنای ستر استعمال دارد که ممکن است مراد از ستر نیز منع العلم باشد. اصل معنای حجب به معنای منع است. به عنوان نمونه حاجب به معنای دربان به اعتبار اینکه مانع از ورود دیگران است اطلاق شده و رفع الحاجب در وضو به معنای رفع مانع است و به ابرو به این اعتبار که مانع ورود آب و کثافات به چشم است، حاجب گفته می شود. به پرده نیز به این اعتبار که مانع رؤیت و مانع عبور و مرور است، حجاب اطلاق شده است.

#### مراد از ما حجب الله

سخن اینجاست که حجب در این حدیث به معنای منع است یا به معنای ستر می باشد؟ به عبارت دیگر مفاد حدیث حجب، نفی تلکلیف به ما لا یطاق است یا نفی تلکلیف به غیر معلوم می باشد. به این علت که در حدیث شریف فهو موضوع عنهم وارد شده است برای فهم معنای ما حجب باید معنای موضوع عنهم را فهمید.

##### معنای وضع

موضوع در اصطلاح روایات در مقابل مکتوب می باشد و متعلق کتب و وضع افعال است نه احکام.

در تعابیر شایع روایی کتب الله الصلوه، کتب الله الصوم[[13]](#footnote-13) و امثال آن[[14]](#footnote-14) استعمال شده و کتب الله وجوب الصلوه و مانند آن تنها در برخی از روایات شاذ به کار رفته است. وضع نیز که در مقابل کتب است در استعمالات شایع به افعال تعلق پیدا کرده و مثلا وضع عن الحائض الصلاه استعمال شده است. در نتیجه وضع به افعال تعلق گرفته و به حکم متعلق نمی شود.

### نفی تکلیف به غیر مقدور در حدیث حجب

به نظر می رسد ما حجب الله عن العباد فهو موضع عنهم در مقام نفی تکلیف به غیر مقدور است. برای اثبات این معنا توجه به چند نکته ضروری است.

الف:اصل معنای حجب منع است همانگونه که گذشت.

ب: به قرینه موضوع عنهم، مراد از مای موصوله­ی حجب نیز فعل می باشد.

ج: اگر حدیث در مقام نفی تکلیف به غیر معلوم باشد، باید تقدیر قائل شد. زیرا اگر حجب به معنای ستر باشد باید حکم را در تقدیر گرفت به این معنا که حکم فعل ستره الله باید معنا کرد و اگر به معنای منع باشد، باید علم حکم منعه الله معنا کرد. هر چند تقدیر علم در معنای دوم تقدیری شائع است اما تقدیر حکم به هیچ وجه شایع نبوده و خلاف ظاهر می باشد. اما اگر حدیث در مقام بیان نفی تکلیف به غیر مقدور باشد و حجب را به معنای اصلی خود که منع است تفسیر کنیم، حدیث فعل منعه الله معنا شده و این تعبیر عبارت دیگری از عدم اقدار الهی می باشد و نیازمند هیچ تقدیری نیست.

#### مؤید اراده نفی تکلیف به غیر مقدور در روایت

مؤید این مطلب این است که در هر روایتی که تعبیر موضوع عنهم و مانند آن استعمال شده است به معنای نفی تکلیف به غیر مقدور است. از سویی دیگر ملا رفیعای نائینی[[15]](#footnote-15) در ذیل حدیث حجب این احتمال را مطرح نموده اند. در ذیل چند نمونه از این روایات و روایت حمزه بن طیار که ملا رفیعا به آن اشاره می کنند، بیان می شود.

##### حدیث حمزه بن طیار:

وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا بِدُونِ سَعَتِهِمْ وَ كُلُّ شَيْ‏ءٍ أُمِرَ النَّاسُ بِهِ فَهُمْ يَسَعُونَ لَهُ وَ كُلُّ شَيْ‏ءٍ لَا يَسَعُونَ لَهُ فَهُوَ مَوْضُوعٌ‏ عَنْهُم‏[[16]](#footnote-16)

##### حدیث فضلا:

این مضمون در تفسیر عیاشی نیز با اندکی غلط نسخه ای یا چاپی وارد شده است.

100- عن الحلبي عن زرارة و حمران و محمد بن مسلم عن أبي جعفر و أبي عبد الله ع قال‏ إن الله احتج على العباد بالذي آتاهم و عرفهم، ثم أرسل إليهم رسولا، ثم أنزل عليهم كتابا فأمر فيه و نهي، و أمر رسول الله ص بالصلاة فنام عنها فقال: أنا أنمتك و أنا أيقظتك، فإذا قمت فصله ليعلموا إذا أصابهم ذلك كيف يصنعون و ليس كما يقولون إذا نام عنها هلك، و كذلك الصائم أنا أمرضتك و أنا أصحتك، فإذا شفيتك فاقضه، و كذلك إذا نظرت في جميع الأمور- لم تجد أحدا في ضيق، و لم تجد إلا و لله عليه الحجة و له فيه المشية، قال: فلا يقولون إنه ما شاءوا صنعوا و ما شاءوا لم يصنعوا، و قال: فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ و ما أمر العباد إلا يرون سعيهم، و كل شي‏ء أمر الناس فأخذوا به فهم‏ موسعون‏ له، و ما يمنعون له فهو موضوع عنهم‏.... [[17]](#footnote-17)

اغلاط در حدیث:

**ما امر الناس الا یرون سعیهم.** الا بدون سعتهم است.

**و ما یمنعون له فهو موضوع عنهم.** یمنعون له، تعبیر بعید است و بیاد ما لا یسعون باشد.

##### روایت محمدبن علی الحلبی:

بهترین تعبیری که در این مورد وارد شده است تعبیر توحید است.

حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُمَا اللَّهُ قَالا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا أُمِرَ الْعِبَادُ إِلَّا بِدُونِ سَعَتِهِمْ فَكُلُّ شَيْ‏ءٍ أُمِرَ النَّاسُ بِأَخْذِهِ فَهُمْ مُتَّسِعُونَ لَهُ وَ مَا لَا يَتَّسِعُونَ لَهُ فَهُوَ مَوْضُوعٌ‏ عَنْهُمْ‏ وَ لَكِنَّ النَّاسَ لَا خَيْرَ فِيهِم.***[[18]](#footnote-18)***

این روایت می تواند شاهد بر این باشد که در تفسیر عیاشی حلبی عن زراره نبوده و حلبی معطوفا به زراره مباشرتا از امام صادق نقل می کند به این علت که معمولا تفسیر عیاشی به راوی آخر اختصار می کند و ورود راوی قبل نامأنوس است. از سویی دیگر این روایت شاهد بر این است که مراد از حلبی محمد بن علی الحلبی باشد. تنها تفاوت بین روایت در تفسیر عیاشی و توحید صدوق این است که در توحید، تمام روایت نقل نشده و بخشی از آن نقل شده است.

تعبیر بأخذه از تعبیر فأخذوا به که در سایر روایت می باشد، زیباتر می باشد.

##### روایت حمزه بن حمزان:

466 عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرَانَ‏ قَالَ: قُلْتُ لَهُ إِنَّا نَقُولُ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يُكَلِّفِ الْعِبَادَ إِلَّا مَا آتَاهُمْ وَ كُلُّ شَيْ‏ءٍ لَا يُطِيقُونَهُ فَهُوَ عَنْهُمْ‏ مَوْضُوعٌ‏ وَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ قَضَى وَ قَدَّرَ وَ أَرَادَ فَقَالَ وَ اللَّهِ إِنَّ هَذَا لَدِينِي وَ دِينُ آبَائِي‏[[19]](#footnote-19)

خلاصه؛ از بیان این روایات روشن شد، تعبیر عنهم موضوع و مانند آن در مورد تکلیف بما لا یطاق است.

## عنوان برخی از مباحث در حدیث حجب

اگر حدیث حجب در مقام نفی تکلیف به غیر معلوم باشد، یکی از مباحثی که مطرح می شود، مفاد موضوع عنهم است که آیا تنها نفی عقاب مراد است یا نفی تکلیف می کند؟ این بحث در نحوه شمول حدیث حجب نسبت به احکام وضعیه یا اختصاص آن به احکام تکلیفیه، مؤثر می باشد. شبیه همین این بحث در حدیث رفع هم مطرح می باشد.

در جلسه آینده در این مورد و هم چنین در مورد کلام شهید صدر در نحوه استدلال به حدیث حجب، سخن خواهیم کرد.

تذکر این نکته ضروری است که ما حدیث حجب را مربوط به نفی تکلیف به غیر مقدور می دانیم و تمام مباحثی که در آینده در رابطه با حدیث حجب خواهیم داشت، مباحثی مبنایی است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا ممحمد و آل محمد

1. این مطلب هم از تطبیق ساختار اعتقادات و توحید روشن است و هم شیخ صدوق در انتهای اعتقادات به توحید ارجاع داده است. [↑](#footnote-ref-1)
2. منع از علم به یک چیز می تواند و لو به مجاز عقلی منع خود شیء باشد و اگر حتی حجب تنها به معنای منع باشد استعمال آن در نفی علم به یک شیء استعمالی صحیح است و شاید معنای ستر نیز از همین باب باشد. [↑](#footnote-ref-2)
3. مانند البقرة : 201 وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنا عَذابَ النَّارِ [↑](#footnote-ref-3)
4. مانند النجم : 25 فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَ الْأُولى [↑](#footnote-ref-4)
5. من لا يحضره الفقيه، ج‏2، ص: 610 [↑](#footnote-ref-5)
6. عيون أخبار الرضا عليه السلام ؛ ج‏2 ؛ ص273 [↑](#footnote-ref-6)
7. رجال‏الكشي ص : 447 و كان يجلس فيه و يقول أخبرني أبو إسحاق كذا و قال أبو إسحاق كذا و فعل أبو إسحاق كذا يعني بأبي إسحاق أبا عبد الله (ع) كما كان غيره يقول حدثني الصادق و سمعت الصادق (ع)

   [↑](#footnote-ref-7)
8. به عنوان نمونه در من لا يحضره الفقيه ؛ ج‏4 ؛ ص427 در بیان طریق به عبد اللّه بن أبي يعفور [↑](#footnote-ref-8)
9. رجال‏النجاشي ص : 173 شماره 456 - زكريا بن يحيى الواسطي ثقة روى عن أبي عبد الله عليه السلام‏ [↑](#footnote-ref-9)
10. مباحث الأصول ؛ ج‏3 ؛ ص267 و على أيّ حال فالذي يبدو لي أنّ تعبير أستاذنا الشهيد رحمه اللّه عن هذا الحديث بالصحيح اعتمادا منه على نقل الكافي غير تامّ، لأنّ الراوي المباشر للإمام هو زكريا بن يحيى مع تكنيته بأبي الحسن، و لو تمّ القول بانصرافه- لو لا هذه التكنية- إلى زكريا بن يحيى الواسطي أو التميمي اللذين وثّقهما النجاشي و ذكر عن كلّ واحد منهما أنّ له كتابا، و ذكر لنفسه سندا إلى كتاب هذا و سندا إلى كتاب ذاك فهذه التكنية لا تناسب هذا الانصراف، لأنّنا لا نعرف أنّ هذه كنية من، و في كتب الرّجال لم تذكر هذه الكنية لأيّ واحد من المسمّون بزكريا بن يحيى، فلعلّها كنية لغيرهما، و لعلّه إنّما ذكرت له في سند هذا الحديث هذه الكنية تمييزا له عن زكريا بن يحيى الواسطي أو التميمي. إذن فالظاهر أنّ الحديث غير تامّ سندا. [↑](#footnote-ref-10)
11. رجال نجاشی صفحه 173 رقم 455 و صفحه 237 رقم 628 و صفحه 444 رقم 1198 و صفحه 451 رقم 1219 [↑](#footnote-ref-11)
12. صفحه 451 رقم 1219 [↑](#footnote-ref-12)
13. البقرة : 183 يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيامُ كَما كُتِبَ عَلَى الَّذينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ‏ [↑](#footnote-ref-13)
14. البقرة : 178 يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصاصُ فِي الْقَتْلى‏ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأُنْثى‏ بِالْأُنْثى‏ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخيهِ شَيْ‏ءٌ فَاتِّباعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَداءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسانٍ ذلِكَ تَخْفيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ رَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدى‏ بَعْدَ ذلِكَ فَلَهُ عَذابٌ أَليمٌ‏

    البقرة : 216 كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتالُ وَ هُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَ عَسى‏ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسى‏ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ‏ [↑](#footnote-ref-14)
15. الوافي ؛ ج‏1 ؛ ص557 قوله: «ما حجب‏ اللّه‏ عن‏ العباد فهو موضوع عنهم» أي ما لم يعرّفوه و بيانه ظاهر و لعلّ معرفة اللّه سبحانه في الجملة ليس ممّا حجبه اللّه عن عبد من عباده و إن كان حجاب فبصنعه لا بصنع اللّه لأنّه سبحانه لم يحجبها عن أحد بل أوضحها و أظهرها بدلائلها و إعطاء ما يكفي للوصول إليها و إن لم يقع الوصول فمن جهتهم لا من حجبه سبحانه إيّاها عنهم نعم المعرفة على وجه الكمال ربّما يقال يحجبها عن بعض النفوس الناقصة و في استناد هذا الحجب إليه سبحانه نظر و يحتمل أن يكون المراد بقوله ما حجب‏ اللّه‏ عن‏ العباد ما لم يكن في وسعهم و حجبوا عنه بما من جانب اللّه فيكون موضوعا عنهم كما في الحديث الذي بعد هذا. رفيع- (رحمه اللّه). [↑](#footnote-ref-15)
16. الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏1 ؛ ص165 رقم 14 [↑](#footnote-ref-16)
17. تفسير العياشي ؛ ج‏2 ؛ ص104 [↑](#footnote-ref-17)
18. التوحيد (للصدوق) ؛ ص347 رقم 6 [↑](#footnote-ref-18)
19. المحاسن ؛ ج‏1 ؛ ص296 [↑](#footnote-ref-19)